

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات ۱۵۲ - ۱۲۷

بررسی تطبیقی آفت حرص و طمع در مثنوی‌های تعلیمی با رویکرد به مصیبت‌نامه عطار و مثنوی معنوی مولانا

^۱ مجتبی عارفخانی

^۲ فرزاد عباسی

^۳ محبوبه ضیاء خدادادیان

چکیده

در تبیین مبانی و مفاهیم اخلاقی به ویژه رذایل اخلاقی بیشترین مقوله‌های کاربردی در بیان تعریف، سبب و علت و شیوه‌های درمانی آن است. آنچه که در بیان حرص و طمع در دیدگاه این دو عارف و شاعر به خوبی مشهود است بهره مندی، استناد و توجه به مفاهیم قرآنی و روایات اسلامی در این زمینه است، هر دو عارف حرص و طمع را در وجود انسان مانند دیگر غرایز نهادینه در سرشت و فطرت وی دانسته با این تفاوت که مولوی به دو حرص پسندیده و مذموم اشاره می‌نماید اما عطار تکیه بر مذموم بودن این خصلت دارد. نکوهش حرص و طمع و توصیه به پرهیز از آن با یاد مرگ و یاد خداوند و نیز داشتن قناعت در کلام هر دو شاعر جاری است. نگاه متفاوت مولوی در باب حرص توجه به حرص پسندیده و بیان عواقب ناشی از آن است، مولوی توصیف بیشتری از حرص و طمع نسبت به عطار در مثنوی ارائه کرده که البته این را نمی‌توان خرده و نقضانی بر مصیبت‌نامه که حجم کمتری نسبت به مثنوی دارد وارد نمود.

واژگان کلیدی

تطبیق، حرص و طمع، مصیبت‌نامه، عطار، مثنوی معنوی، مولانا.

۱. دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران.

Email: mojtaba.aref729@gmail.com

۲. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: javaaba@gmail.com

۳. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد نیشابور، دانشگاه آزاد اسلامی، نیشابور، ایران.

Email: mzia2000@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۸/۱۵ پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۱۱/۲۵

طرح مسأله

بیشتر اشعار شاعران از گذشته تاکنون پرداختن به اخلاق و مضامین اخلاقی که شامل تشویق و توصیف فضایل اخلاقی و پرهیز از رذایل اخلاقی مانند حسد، دروغ، حرص و طمع و... وجود دارند عطار و مولوی، بن‌مایه‌های فکری معرفتی خود را درباره‌ی مفاهیم اخلاقی از جمله حرص و طمع از مفاهیم قرآنی وام گرفته‌اند و چاشنی ذوق معرفتی خویش را بدان آمیخته و جریان فکری تازه‌ای را خلق نمودند رذیله اخلاقی مانند طمع و حرص را حجاب عرفانی نسبت به ذات حق دانسته که باید سالک راه حقیق کوشد این حجاب راه سلوک را از میان بردارد. عطار و مولوی، با توجه به این‌که از یک سرچشمه معرفتی، سیراب می‌شوند؛ به نظر می‌رسد گرچه در بیشتر موارد، در باب آفت حرص و طمع با یکدیگر وحدت نظر دارند اما تفاوت‌هایی در پرداختن با شیوه‌های متفاوت که مبتنی بر عقاید و دیدگاه‌های این دو شاعر گرانمایه در رابطه با این موضوع باشد وجود دارد عطار نیشابوری نه تنها یک عارف بلکه یک مصلح اجتماعی نیز هست. وی از اندک شاعرانی است که در اشعارش رد پای همه‌ی طبقات و اقشار جامعه به چشم می‌خورد؛ از پادشاهان و بزرگان گرفته تا علما و تجار و بازاریان و حتی طبقات فرودست جامعه مانند گازران و کفشگران و کناسان.

از این رو تمام آثارش، و به ویژه مصیبت نامه، همه‌ی پلیدی‌های روزگار خود، اعم از: ظلم و بیداد حاکمان، سالوس دینداران ظاهری، حرص و شره آزمندان، تعصب‌های جاهلانه و کورکورانه‌ی متعصبین مذهبی و فرقه‌ای و رذایل اخلاقی مردمان روزگار را به تصویر می‌کشد و در بوته‌ی نقد می‌نهد. عطار از ابزارهای نقد اجتماعی به خصوص زبان نمادین و طنز در حکایت‌های مصیبت‌نامه بهره‌ی فراوان گرفته تا زشتی‌های اخلاقی و اجتماعی را از طریق زبان تمثیل، حالات و اخلاق و اندیشه‌های مردم زمانه‌اش به تصویر کشیده و نقاط قوت و ضعف شخصیت آن‌ها را برملا سازد، او از این رهگذر به نقد و پالایش عیوب جامعه پرداخته است چراکه حرص، آرزو، طمع، بخل و دنیا طلبی مردمان روزگار، عطار را به شدت آزرده خاطر می‌کند. در این پژوهش برآنیم تا به آفت اخلاقی حرص و طمع در اشعار مولانا و مصیبت نامه عطار نیشابوری بپردازیم و به صورت تطبیقی دیدگاه‌های این دو عارف و شاعر را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

مفهوم حرص و طمع

حرص در لغت به معنای «خراشیدن و پوست کندن» است. (نفیسی، ۱۳۱۸، ۲/ ۱۲۳۱)، حرص به معنای «علاقه شدید» (قرشی، ۱۳۷۱، ۲/ ۱۱۹) و رغبت شدید بر چیزی همراه با فعالیت و شتاب زیاد (ر.ک: مصطفوی، ۱۳۶۸، ۲/ ۲۱۷؛ دهخدا، ۱۳۷۳، ذیل ماده آزمندی) و زیاده

روی در آزمندی و میل و اراده است. راغب اصفهانی در مفردات حرص را به معنی شدت تمایل به چیزی می‌داند و می‌گوید: این واژه در اصل به معنی «فشردن لباس به هنگام شستشویه وسیله کوبیدن چوب مخصوصی بر آن است» (راغب اصفهانی، ۱۳۶۲، ۱/ ۴۲۷).

در فرهنگ معین، حرص، ضد قناعت آورده شده و گفته‌اند، «آن طلب نعمت زیاد و آرزوی زوال نعمت غیر است و یا طلب شیء است به کوشش زیاده از حد» (معین، ۱۳۴۲، ذیل واژه حرص) در تعریف حرص، علمای اخلاق چنین آورده‌اند: «صفتی است نفسانی که آدمی را بر جمع نمودن زاید از آنچه به آن احتیاج دارد و می‌دارد و این صفت یکی از شعب حب دنیا و از جمله صفات مهلکه و اخلاق مضله است» (نراقی، ۱۳۷۸: ۳۹۵).

واژه «حرص» معمولاً بار منفی دارد و هرگاه اطلاق می‌شود از آن حرص بر مال، ثروت، مقام و سایر شهوات مادی به ذهن می‌رسد، این به سبب آن است که غالباً این واژه در این گونه موارد به کار می‌رود که عموماً مذموم و نکوهیده است. ولی گاه این واژه در مواردی به کار می‌رود که شایسته ستایش است، نه تنها جزء اخلاق رذیله نیست بلکه فضیلت محسوب می‌شود و آن در جایی است که این صفت در مورد علاقه شدید به کارهای خیر به کار رود؛ از این نوع حرص، به حرص ممدوح تعبیر شده است. پس صفت حرص، به دو نوع مذموم و ممدوح تقسیم می‌شود.

جایگاه حرص و طمع در قرآن و روایات اسلامی

در قرآن و روایات دو نوع حرص مطرح می‌شود: حرص ممدوح و حرص مذموم. مصداق‌های حرص معمولاً در احادیث ذکر گردیده است و به حسب مورد، حرص بار معنایی مثبت یا منفی دارد. نمونه قسیم نخست، احادیثی است که در آنها به حرص بر انجام دادن کارهای خیر سفارش شده یا حرص بر فهم دین و جهاد در راه خدا که از نشانه‌های مؤمنان دانسته شده است. قسیم دوم، حرص مذموم و از رذائل اخلاقی است.

«در قرآن واژه «حرص» پنج بار به کار رفته است. در این باب علاوه بر واژه حرص و مشتقات آن، از واژه های «طمع»، «هلوع»، «شره»، «شح» و از جمله‌هایی مانند «تحبون المال حُباً جَمّاً»، «انه لحب الخیر لشدید»، «جمع مالاً و عدده» و «أکالون للسُّحت» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۳، ۱۱ / ۳۸۶) استفاده شده است

در قرآن کریم طمع و حرص، از ویژگی‌های اهل نفاق ذکر شده، در سوره نساء در مورد حرص و طمع منافقان برای کسب غنائم جنگی آمده که آن‌ها افرادی فرصت طلبند و از هر پیشامدی به سود خود بهره می‌گیرند، اگر پیروزی نصیب مومنان شود فوراً خود را در صف مومنان جا زده، می‌گویند آیا ما با شما نبودیم و آیا کمک‌های ارزنده ما موثر در غلبه و پیروزی شما نبود؟ بنابراین ما هم در تمام این موفقیت‌ها و نتایج معنوی و مادی آن شریک و سهیم هستیم، اما اگر

بهره‌ای از این پیروزی نصیب دشمنان اسلام شود، فوراً خود را به آن‌ها نزدیک کرده، مراتب رضامندی‌خویش را به آنها اعلام می‌دارند و می‌گویند این ما بودیم که شما را تشویق به مبارزه با مسلمانان و عدم تسلیم در برابر آنها کردیم بنا بر این ما هم در این پیروزیها سهمی داریم. «الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ بِكُمْ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ قَالُوا أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ وَإِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ قَالُوا أَلَمْ نَسْتَحِذْ عَلَيْكُمْ وَنَمْنَعُكُمُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ... منافقان همانها هستند که پیوسته انتظار می‌کشند و مراقب شما هستند اگر فتح و پیروزی نصیب شما گردد می‌گویند آیا ما با شما نبودیم پس ما نیز در افتخارات و غنائم سهمیم هستیم و اگر بهره‌ای نصیب کافران گردد می‌گویند آیا ما شما را تشویق به مبارزه و عدم تسلیم در برابر مومنان نمی‌کردیم؟ پس با شما سهمیم خواهیم بود» (سوره نسا، / ۱۴۱).

امیرمؤمنان علی (علیه السلام) تعبیر بسیار جالبی در تعریف حرص دارد، «هنگامی که از ایشان در مورد حرص پرسیدند: «ما هُوَ» «آن چیست؟» فرمود: «هُوَ طَلَبُ الْقَلِيلِ بِإِضَاعَةِ الْكَثِيرِ» «حرص آن است که انسان چیز کمی را جستجو کند در برابر چیز بسیاری که از دست می‌دهد» (قمی، ۱۴۱۴ق، ۲ / ۱۵۴). از کلمه «ما هُوَ» در روایت به خوبی پیداست که سوال از حقیقت و ماهیت کلمه حرص می‌باشد و پاسخ، پاسخ حقیقی و واقعی آن کلمه می‌باشد، یعنی حرص از قبیل طلب و خواست و اراده که یک حالت روحی است و در توضیح کلام حضرت چنین باید گفت که هر انسانی از دنیا سهم معین و اندازه محدودی دارد که می‌تواند از آن بهره‌مند گردد مثلاً سهم محدودی در تمام نعمت‌های دنیا از خوراک و پوشاک و هوا و محل سکونت و ازدواج و اعمال و غرائز نفسانی و ... دارد. حال باید دید برای به دست آوردن سهم محدود خود از این خوان گسترده الهی و نعمت‌های بی‌کران او، چه مقدار از سرمایه‌های جسمی و چه مقدار نیرو و انرژی و فرصت و عمر فعال خود را صرف می‌کند، تناسب بین آنچه مصرف می‌کند و آنچه به دست می‌آورد چقدر است؟ در اشخاص متقی و پرهیزکار و عاقل مثل اولیای خدا، تناسب بین آن دو برقرار است یعنی آنچه از دست می‌دهند و آن چه در برابر آن به دست می‌آورند با یکدیگر متناسب است، چنین کسانی مسلماً دچار حرص و ولع و آز مذموم نیستند و لکن غیر از اولیاء خدا، غالباً چنین نبوده و تناسب بین آن دو به شدت غیر متوازن می‌باشد. اینجاست که معنای جمله امام مصداق پیدا می‌کند. (ر.ک: حقانی زنجانی، حسین، ۱۳۶۱: ۲۲).

حرص و بخل نیز آرام آرام انسان را به سوی شرک می‌برد. حرص، طبق فرمایش امام صادق (علیه السلام) ریشه کفر است: «أَصُولُ الْكُفْرِ ثَلَاثَةٌ الْحِرْصُ وَالْإِسْتِكْبَارُ وَالْحَسَدُ: ریشه‌های کفر سه چیز است: حرص و تکبر و حسد» و مرحوم مجلسی گوید: مراد از ریشه‌های کفر گناهانی است که گاهی موجب کفر شود نه همیشه، و کفر نیز معانی بسیاری دارد، مانند انکار خداوند سبحانو عناد و لجاج نسبت به صفاتش و مانند انکار پیغمبران و حجت‌های او و

انکار تعالیم آن‌ها و مانند نافرمانی خدا و رسولش و ناسپاسی نعمت‌های خدا تا به ترک اولی برسد، پس حرص گاهی سبب ترک اولی و گاهی موجب گناه صغیره یا کبیره می‌شود، تا به شرک و انکار خدا می‌رسد، و حرص آدم (علیه السلام) موجب ترک اولای او شد ولی در فرزندانش تکامل پیدا کرد تا به کفر و انکار خدا رسید، از این رو حرص را ریشه کفر نامیدند (ر.ک: کلینی، ۱۳۶۹: ۳/۳۹۶).

حرص، در روایتی از امام علی (علیه السلام) منشأ بدی‌ها شمرده شده است: «لِكُلِّ شَيْءٍ بَذْرٌ وَ بَذْرُ الشَّرِّ الشَّرُّ»: برای هر چیزی تخمی است و تخم شر، شره و حرص است» (آمدی، ۱۴۱۱ق/۵۴۳) و شره به معنی غلبه حرص است. یعنی غلبه حرص منشأ بدی‌ها می‌شود و به منزله تخمی است که بکارند و از آن بدی بروید. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «مَا مَحَقَّ الْإِيمَانَ مَحَقَّ الشَّحِّ شَيْءٌ ثُمَّ قَالَ إِنَّ هَذَا الشَّحَّ دَبِيْبًا كَدِيْبِ النَّمْلِ وَ شَعْبًا كَشَعْبِ الشَّرِكِ: چیزی مانند شح (بخل توأم با حرص) ایمان را از بین نمی‌برد. آنگاه فرمود: حرص حرکتی مانند حرکت مورچه، شعبه‌هایی مانند شعبه‌های شرک دارد» (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۱/۲۶) نوعی از حرص پسندیده و ممدوح شمرده شده مانند حرص در انجام واجبات؛ بسیاری از افراد اگر حرص می‌ورزند در چیزی حرص می‌ورزند که برای آن‌ها ضمانت شده است و اگر انسان می‌خواهد از این روحیه حرص خود در جهت مثبت استفاده نماید باید در راه حلال از آن استفاده کند، همان‌طور که حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «إِنْ كُنْتَ حَرِيصًا عَلَيَّ اسْتَيْفَاءً طَلَبِ الْمَضْمُونِ لَكَ فَكُنْ حَرِيصًا عَلَيَّ أَدَاءِ الْمَفْرُوضِ عَلَيْكَ: اگر تو برای به چنگ آوردن آنچه رسیدنش به تو ضمانت شده است (روزی) حرص می‌زنی، در انجام آنچه بر تو واجب شده است نیز حریص باش» (آمدی، ۱۴۱۱ق: ۲۵۶). حرص بر خودسازی؛ حرص بر خودسازی یکی دیگر از مصادیق حرص مثبت و ممدوح است. ائمه بزرگوار ما سفارش به خودسازی و رفع عیوب کرده‌اند و باید نسبت به این کار حریص باشیم تا به سعادت برسیم. امام صادق (ع) فرمود: «أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَيَّ مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ غُيُوبِي: دوست داشتنی‌ترین برادر من کسی است که عیب‌های مرا به من هدیه دهد» (ر.ک: کلینی، ۱۴۱۷ق: ۲/۶۳۹). در این روایت، امام صادق (علیه السلام) علاقه و حرص نسبت به رفع عیوب و خودسازی را نشان داده است.

حرص و طمع در مصیبت نامه و مثنوی

- حرص مثل آتش است

عطار در مقاله پانزدهم (رفتن سالک فطرت پیش آتش) پس از بیان پاسخ نگرفتن از آتش، این مفهوم را به حرص و طمع پیوند می‌زند و حرص و طمع را به آتش تشبیه می‌کند. آتشی که سبب گره افتادن در عالم می‌گردد.

سالک آمد پیش آتش سر زده
گفت ای مریخ طبع سر فراز
هم شهاب و برق از آثار تست
رجم شیطانی و شیطان هم ز تو
روح بخش روح حیوانی توئی
از خطاب حق بهشت جان شدی
در درون سنگ و آهن ره تراست
هیزمی لعل بدخشانی کنی
عنصر عالی تو میآئی و بس
از سبک روحی خفیف مطلق
از درخت سبز سر بیرون کنی
موسی از تو یافت راه از دورجای
زین سخن برخاست زاتش رستخیز
آب از چشمش روان شد همچو ابر
گفت من پیوسته جان سوز آمدم
دایماً در تاب و تب آتش فشان
چون بسوزم هرچه می‌آرم بدست
من ازین غم بر سر خاکسترم
کار من با تفت و با سوزست و بس
من ز گرمی خشک و تر نگذاشتم
تو ز من چیز نیابی خیز رو
سالک آمد پیش پیر رهنمای
پیر گفتش هست آتش حرص و آز
جمله را در حرص زر انداختست
بس که ایمان بس که جان در باختند

آتشی از دل بخرمن در زده
گرم سیر و زود سوز و تیز تاز
گرم رفتن گرم بودن کارتست
ای عجب دردی و درمان هم ز تو
میزبان نفس انسانی توئی
باغ ابراهیم را ریحان شدی
پاکبازی در جهان بالله تراست
آهنی یاقوت رمانی کنی
با فلک پهلو تو میسائی و بس
گر بسوزی گر بسازی بر حقی
موسی مشتاق را مفتون کنی
پس مرا در خورد من راهی نمای
در دل او آتشی افتاد تیز
پای بر آتش نماندش هیچ صبر
طالب این در شب و روز آمدم
زین حقیقت باز می‌پرسم نشان
بر سر خاکسترم بینی نشست
دیگری را سر براهی چون برم
وین همه عمری نه امروزست و بس
چون ندیدم هیچ دل برداشتم
راه دیگر گیر و خیز ای تیز رو
قصه خودگفتش از سرتاپای
کار کرده بر همه عالم دراز
تا ز زهر کس بتی بر ساختست
تاجوی زر در میان انداختند
(عطار، ۱۳۹۹: ۲۶۳)

مولوی نیز در تمثیلی حرص و آزمندی را چون آتشی دانسته که گرچه رنگ شعله‌های آن زیبا جلوه می‌کند اما شرارت و سیاهی در درونش نهاده شده که بدین سبب سوزاندگی و تباهی را به همراه می‌آورد.

حرص تو در کار بد چون آتش است
 آن سیاهی فحم در آتش نهان
 اخگر از حرص توشد فحم سیاه
 آن زمان آن فحم اخگر می نمود
 غولہ یی را که برآرایید غول
 اخگر از رنگ خوش آتش، خوش است
 چونکه آتش شد، سیاهی شد عیان
 حرص چون شد، ماند آن فحم تباه
 آن نه حسن کار، نار حرص بود
 پخته پندارد کسی که هست گول
 (مثنوی، ۱۱۲۷/۴-۱۱۲۳)

همچنین در قسمت‌های دیگر از مثنوی، چون (ج، ۱، عجم، ۱۵: ۵، ج، ۵۰۰: ۳) از این تمثیل مشهود است.

- حرص صفت دنیا داران

عطار حرص و آز را یکی از ویژگی‌های دنیا داران و دنیا دوستان می‌داند نکوهش دنیا و دنیا داران در مصیبت‌نامه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. البته عطار یک عارف است و طبعاً به این مقوله توجه خاصی نشان می‌دهد، ولی از دیدگاه اجتماعی نیز پرداختن به این موضوع برای انسانی چون او که صاحب درد و حساسیت در پدیده‌های اطراف خود است، کاملاً منطقی می‌نماید.

حرص، آز، طمع، بخل و دنیا طلبی مردمان روزگار، عطار را به شدت آزرده خاطر میکند: دیوانه‌ای دور از شهر زندگی می‌کردگاهی به سوی شهر می‌آمد. یکروز تمام را در گوشه‌ای به نظاره می‌ایستاد و رفت و آمدهای بی وقفه‌ی مردم را بازار به دنبال هوس‌های‌شان به تماشا می‌نشست. در پایان روز ناگهان فریاد می‌زد و از آنجا می‌گریخت:

نقرهای کردی و در جستی ز جای
 وز سر حیرت بگفتی و ای‌وای!
 وای هم از دبه هم از دبه گر
 هست چندی ندبه، می‌آرد دگر
 (عطار، ۱۳۹۹: ۴۲۷)

- حجاب حرص

مقوله حجاب، یکی از مقوله‌های پیچیده و در عین حال اهمیت عرفانی است که اکثر عرفا، بنا بر حکایت نفس و با اندیشه آفرینشی خود، آرا و اقوال مختلفی درباره آن بیان نموده‌اند؛ «چرا که بحث‌های عرفانی و مخصوصاً بحث در مورد حجاب، مربوط به پدیده‌های روانی و مسائل روان‌شناختی است و چنان که مشاهده می‌شود حتی امروزه با گسترش مراکز دانشگاهی روان پژوهی هنوز در مورد پدیده‌ها و مسائل روانی اتفاق نظر چندانی وجود ندارد» (مشرف، ۱۳۸۳: ۱۰۳)

عرفا، حجاب‌های درونی را مانع سیر و سلوک و عروج در دایره کمال می‌دانند؛ از همین روست که در «متون عرفانی، عموماً از حجاب به عنوان یک اسم عام برای موانعی بحث

می‌کنند که راه رسیدن به خدا را سد می‌کنند... هر چه غیر خداست، حجاب است. ما یا خدا را داریم یا حجاب را؛ وجه الهی را یا پرده‌ای که وجه را پنهان می‌کند؛ حقیقت مطلق را یا یکی از اسمای بی‌نهایتش را. به بیان دقیق‌تر، هر چیزی که ما ادراک می‌کنیم و تمام ادراکات ما حجاب‌اند؛ و این شامل علم ما از خدا، تمام کشف‌هایی که خدا به سالکان عطا می‌کند و تمام آنچه به انبیا وحی شده است، می‌شود» (چیتک، ۱۳۷-۱۳۸)

عارفی مانند عطار، با بهره‌گیری از تعالیم قرآنی و اسلامی، آفرینش حرص در انسان را امری خدادادی می‌داند که از زمان خلقت حضرت آدم (ع) در وجود انسان، نهادینه شده است. استاصی‌ترین و بزرگ‌ترین حجاب راه انسان به سوی حق و حقیقت، حجاب خودی و انانیت است.

گر ترا ملک جهان گردد تمام کار حرص تو کجا گیرد نظام
(عطار، ۱۹۹)

هدف از خلقت و آفرینش انسان رسیدن به مقام عبودیت حق تعالی است که در این راه بس عظیم موانع و حجاب‌های فراوانی وجود دارد که باید زدوده و برداشته شود عطار مبتلا شدن آدمی به حرص و طمع را چون حجابی در سیر و سلوک و مانعی در راه وصول به حق می‌داند که اجازه نمی‌دهد کار آدمی نظام یابد.

در نگرش مولوی نیز از مهم‌ترین مقوله‌های در عرفان، شناخت تهذیب نفس یا برداشتن حجاب و موانع وصل حق است که سبب می‌گردد تا دل خاصیت آیینگی پیدا کند و بتواند حقایق را به درستی بازتاب دهد. حرص و طمع به عنوان یکی از آفات نفسانی خاصیت آیینگی دل را از بین می‌برند و زنگاری بر روی دل می‌کشد و صفا، پاکی و صفت غمازی را از دل می‌رباید. مولوی در داستان رومیان و چینیان که تقابل صوفیان و مردم عامه را به تصویر می‌کشد، دلیل برتری رومیان را صیقلی بودن آینه دل از امور نفسانی مانند حرص، بخل و کینه دانسته است.

رومیان آن صوفیان اند ای پدر بی زتکرار و کتاب و بی هنر
لیک صیقل کرده‌اند آن سینه‌ها پاک از آرزو و حرص و بخل و کینه‌ها
آن صفای آینه لا شک دل است کاو نقوش بی عدد را قابل است
(مثنوی، ۱/۳۴۸۵-۳۴۸۳)

وی در جایی دیگر از مثنوی عقیده دارد، اغراض نفسانی حرص و آرزو، مانع دید و ادراک معنوی می‌گردد.

بودشان تمییز کان مظهر کند لیک حرص و آرزو، کور و کر کند
کوری کوران ز رحمت دور نیست کوری حرص است کان معذور نیست
(مثنوی، ۴/۱۷۰۶-۱۷۰۵)

بنابراین برای نیل به مرتبه نورانیت دل، چشمها را باید از اغراض نفسانی پاک کرد.
کور دل با جان و باسمع و بصر می‌نداند دزد شیطان را اثر
کز طمع عیبش نبیند طامعی (مثنوی، ۲/ ۲۳۸۲)

گشت دلها را طمع‌ها جامعی
(مثنوی، ۱/ ۲۳۵۰)

طمع، حجاب و پرده و مانعی است که قدرت تمییز و تشخیص را از انسان می‌گیرد.
پرتو روح است نطق و چشم و گوش پرتو آتش بود در آب جوش
(مثنوی، ۱/ ۳)

تا وقتی انسان اسیر حرص و آز و دیگر صفات نفسانی نشده است، قابلیت تمییز حق از باطل و خیر از شر را دارد و دارای دیده حقیقت بین است. این کوری که به سبب حرص و غرض‌های نفسانی است، دور از رحمت پروردگار و نابخشودنی است.

خمر تنها نیست سرمستی هوش هرچه شهوانی است بندد چشم و گوش
آن بلیس از خمر خوردن دور بود مست بود او از تکبر وز جحود
(مثنوی، ۴/ ۳۶۱۴-۳۶۱۳)

حرص، چشم باطن و حقیقت بین را نابینا میگرداند و بصیرت را از انسان می‌گیرد:

ماهیا آخرنگر، بنگر به شست بدگلویی چشم‌آخربینت بست
حرص، چون خورشید را پنهانکند (مثنوی، ۴/ ۱۷۰۹)

چه عجیگر پشت بر برهانکند؟
(مثنوی، ۵/ ۳۰۵۹)

حرص، به دلیل افراطی‌گری، آفت اعتدال شخصیت است:

هین ز حرص خویش میزان را مهل از و حرص آمد تو را خصم مزل
حرص جوید کُل بر آید او ز کُل حرص میپرست ای فجل بنالفجل

(همان/ ۱۴۰۳-۱۴۰۴)

علاوه بر موارد گفته شده مولوی طمع را آفتی برای دیدن و ادراک باطن و ماورای عالمی داند که با تداوم پیروی از طمع راه حواس باطن بسته و انسان در محسوسات گرفتار می‌شود. به عبارت دیگر مولوی طمع را از دیدگاه معرفت‌شناسی عرفانی نیز مورد توجه قرار داده‌است:

صاف خواهی چشم و عقل و سمع را بر دران تو پرده‌های طمع را
زانکه آن تقلید صوفی از طمع عقل او بر بست از نور و لمع...
گر طمع در آینه برخاستی در نفاق آن آینه چون ماستی
(مثنوی، ۲/ ۲۷۸)

بر این اساس راه رسیدن آدمی به واقعیات، حواس است - به اقتضای واقعیات محسوسو غیر مادی - طمع چون پرده‌ای است در برابر حواس ظاهر یا باطن آدمی قرار می‌گیرد و یاسبب خطا شده، یا اساساً مانع دیدن می‌گردد.

در جایی دیگر بر اساس این فرموده قرآنی که «أَفْرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (الجاثیه/۲۳)

مولوی داستانی نقل می‌کند که در آن دزد مفلسی را سوار بر شتری به همراه صاحبش در شهر می‌گردانند که کسی به این مفلس وام ندهد چراکه او آهی در بساط ندارد. شب هنگام با پایان کار، صاحب شتر از دزد مفلس مزد کار می‌طلبد و مفلس او را به سخره‌می‌گیرد که در تمام روز چه می‌گفتند؟! آنگاه مولوی نتیجه می‌گیرد طمع صاحب شتر به مالگوش و چشم او را بسته بود و از زبان مفلس می‌گوید:

طبل افلاسم به چرخ سابعه رفت و تو نشنیده‌ای بد واقعه
گوش تو پر بوده است از طمع خام پس طمع کر می‌کند کور ای غلام
هست بر سمع و بصر مهر خدا در حجب بس صورت است و بس صدا
(مثنوی، ۲/ ۲۸۴)

«در این حکایت آن زندانی پرخور تمثیل شیطان است که حرص و آزش سیری ناپذیر است و با آنکه خداوند طبل افلاس و بدبختی او را به صدا درآورده است ولی بیشتر مردم از شدت حرص و طمع باز به وعده‌های بی اساس او دل خوش می‌دارند» (زمانی، ۲: ۱۳۹۱-۱۸۰ / ۱۷۹-۱۸۰)

-توصیه به پرهیز از حرص

عطار نیشابوری در بخش پانزدهم در حکایت و تمثیلی به بیان خصوصیات آدم ثروتمندی می‌پردازد نداشتن حرص و طمع را چنان ارزشمند دانسته که باید به پاس نداشتنش شکر نمود.

هرخری در خرمنش می‌کرد گاو	کشته را هرگز سگان ندهند تاو
چون بسی عیبش بگفتند آن زمان	ژنده پوشی بود برجست از میان
گفت او را بود یک عیب دگر	زین همه عیبی که بشنودم بتر
گفت خالص بود کاریزش هزار	پیش هر کاریز او را یک حصار
جمله را در آهنین در قیله روی	هر حصاری رادهی پرگفت و گوی
کارگاهش بود ملک خود هزار	جمله دیبا یافتندی چون نگار
در شمار او هزار آمد غلام	جمله در مردی و نیکوئی تمام
زان همه کاریز او در پیش و پس	پنج من آبش نصیب افتاد و بس
زان همه دیبا که بد بر اسم او	ده گزی کرباس آمد قسم او

زان همه نیکو غلام نیک نام
 زان حاصل و زان همه در آهنین
 زان همه دشت و زمین پست و بلند
 عیب او این بود کز فضل و بیان
 گرچه جان در خرده دانی باخت او
 خرده دان کو عیب دنیا ننگرد
 لاجرم امروز خونس ریختند
 او ندید و راه پیچاپیچ بود
 چون گلوی خود بدست خود فشرد
 شکر کن کز حرص سرگردان نه‌ای
 بود بی شک چار حمالش تمام
 حصه ده خشت آمدش زیر زمین
 چار گز خاک لحد بودش پسند
 خرده دانی کرد دعوی در جهان
 ذره‌ای عیب جهان نشناخت او
 در غرور افتد بعقبی ننگرد
 سرنگونسارش ز قصر آویختند
 عیش این بود آن دگرها هیچ بود
 لاجرم عاجز ز دست خود بمرد
 روز تا شب بر در دکان نه‌ای
 (همان، ۴۴۹)

به عقیده عطار بادیۀ حرص آدمی بیکران و غم و رنج ناشی از حرص بشریزایلناشدنی است؛
 از اینرو حریص در این دنیا از شدت طمع و آز پیوسته با دلی پر خونمتلای بلا می‌گردد:
 نه بادیۀ آز ترا هیچ کرانست نه قفل غم حرصت را هیچ کلیدست
 (همان، ۲۵۴)

آدمی هرچه بیشتر در راستای رفع نیازهای خویش تلاش کند، نیازی دیگر متولد می‌شود و
 رشد می‌کند و به همین دلیل است که نهال آز و حرص در درون آدمی تنومند می‌شود عطار با
 توجه به مسئله‌ی حضور بلاها/رنج‌های پیاپی در زندگی، نشان می‌دهد که این زندگی، شایسته
 دلبستگی و وابستگی نیست:

خاک عالم جمع کن چون خاک بیز بر سر دنیای مردم خوار ریز
 گر سر اسرار دین داری بگوی ترک این دنیای مرداری بگوی
 (همان، ۲۳۸)

حرص، سیریناپذیر و پایان ناپافتنی است. از دیدگاه مولوی نیازهای مادی و فیزیولوژیکی
 انسان، مثل تشنگی و گرسنگی و ... سیری پذیرند، اما حرص، صفتی است که پایان ندارد و
 انسان هر روز حریص‌تر می‌گردد و این افزونطلبی او را تا پای نیستی به پیش می‌برد.
 مولوی چون پیری دلسوز سالکان راه طریقت و مردمان را به ترک و پرهیز از داشتن حرص
 و طمع توصیه می‌نماید:

گر نبودی شب، همه خاقان ز آز خویشتن را سوختندی ز اهتزاز
 از هوس وز حرص سود انداختن هر کسی دادی بدن را سوختن
 شب پدید آید چو گنج رحمتی تا رهند از حرص، یک ساعتی
 (مثنوی، ۳۷۳۳/۳ - ۳۷۳۱)

همچنان که خلق عام اندر جهان
کاین جهان چاهی است بس تاریکو تنگ
هیچ در گوش کسی زایشان نرفت
ز آن جهان ابدال می گویندشان
هست بیرون عالمی بی بو و رنگ
کاین طمع آمد حجاب ژرف و زفت
(مثنوی، ۴۳/۳-۴۵)

هین مبادا که طمع رهتان زند
طمع برگ از بیخ هاتان بر کند
(مثنوی، ۱۴۲/۳)

حد خود بشناس بر بالا میر
گفت این معکوس می گویی بدان
تا نیفتی در نشیب شور و شر
شور و شر از طمع آید سوی جان
(مثنوی، ۲۳۹۶/۵-۲۳۹۷)

در جایی دیگر مولوی از ترکیب «طمع خام» بهره می برد و آدمی را از طمع بر حذر می دارد:

طمع خام است آن، مخور ای پسر
کآن فلانی یافت گنجی ناگهان
خام خوردن علت آرد در بشر
من همان خواهم مه کار و مه دکان
(مثنوی، ۷۳۲/۲-۷۳۳)

آدم آزمند بیهوده به سوی سراب می تازد یعنی شخص حریص از حرص آب، وقتی سراب را می بیند خیال می کند آب را دیده است از این رو شتابان می دود اما عاقل می گوید درست نگاه کن آن سراب است نه آب.

حرص تازد بیهوده سوی سراب
عقل گوید: نیک بین، کآن نیست آب
(مثنوی، ۲۰۵۸/۵)

مادام که سر آدم حریص به دیوار بلا نخورد، گوش ناشنوا می او پند صاحب‌دلان را نشنود به عنوان مثال اطفال چنان به حلوا و شیرینی حرص می‌ورزند که گوششان را برای شنیدن نصایح ناصحان ناشنوا می‌سازند.

تابه دیوار بلا ناید سرش
کودکان را حرص لوزینه و شکر
نشود پند دل ان گوش کرش
از نصیحت‌ها کند دو گوش کر
(مثنوی، ۲۰۶۳/۵-۲۰۶۴)

حرص، تورا کور دل می‌کند و از سعادت حقیقی ناکامت می‌گرداند. شیطان تو را مانند خود مطرود و ملعون می‌کند. زیرا هر که به صفت شیطانی متصف و به اخلاق اهریمنی متخلق گردد همچو او شود. چنانکه شیطان ملعون، اصحاب فیل و قوم لوط را مانند خود مطرود و ملعون کرد.

حرص، کورت کرد و محرومت کند
همچنانک اصحابی فیل و قوم لوط
دیو همچون خویش مرجومت کند
کردشان مرجوم چون خود، آن سخوط
(مثنوی، ۱۴۶۸/۵-۱۴۶۹)

حرص، کور و احمق و نادان کند مرگ را بر احمقان آسان کند
(مثنوی، ۲۸۲۳/۵)

مولوی یکی از نتایج حرص را به خوبی و روشنی بیان نموده است که آن کوری و کوری انسان است که بارها در دفترهای مثنوی بدان اشاره و تأکید نموده است.

حرص تو چون آتش است اندر جهان باز کرده هر زبانه صد دهان
پیش عقل این زر چو سرگین ناخوش است گرچه چون سرگین فروغ آتش است
(مثنوی: ۲۴۹/۴-۲۴۸)

صد حکایت بشنود مدهوش حرص در نیاید نکته‌ای در گوش حرص
(مثنوی: ۵۸۴/۴)

کسی که مست حرص و طمع است اگر صدها نوع حکایت پندآموز هم بشنود حتی یک نکته هم در گوش او فرو نمی‌رود، زیرا که گوش باطنی او در حجابی از حرص و طمع است. «انسان آزمند، در واقع نایبناست زیرا دیده‌ی باطنی ندارد و معایب مردم را با همه جزئیات می‌بیند و از همه کس عیب‌جوئی می‌کند اما ذره‌ای از عیب خود را نمی‌بیند به قول حضرت مسیح (ع) چون است که خس را در چشم برادر خود می‌بینی، و جویی که در چشم خود داری را نمی‌یابی؟» (زمانی، ۱۳۹۱: ۶۶۳/۳)

حرص نایبناست، بیند مو به مو عیب خلقان و بگوید کو به کو
عیب خود یک ذره چشم کور او می‌بیند گرچه هست او عیبجو
(مثنوی: ۲۶۲۹/۳-۲۶۳۰)

- تأثیر حرص در بی ارزش نمودن زندگی

زندگی انسان‌ها به لحاظ کمیت و کیفیت متفاوت است. برخی زمان بیشتری از زیستن را تجربه می‌کنند و برخی کمتر، عده‌ای نیز کیفیت زندگی را ارجح می‌نهند آنچه مسلم است اینکه کمیت زندگی در اختیار آدمی نیست، اما کیفیت آن به طور قطع در دست انسان است و قابلیت بهبودی و ارتقا را دارد عطار در داوری میان این دو، زندگی کیفی را برمی‌گزیند و معتقد است تلاش برای رسیدن به این نوع زندگی را معنی و مفهوم می‌بخشد:

سال و مه خون می‌خوری در حرص و آز می‌نهی این را لقب عمری دراز
(همان، ۱۸۵)

همچنین در جایی دیگر می‌سراید:

ای دریغا رنج برد ما همه زندگی نیست اینکه مرد ما همه
غرقه دریای حیرت آمدیم پای تا سر عین حسرت آمدیم
مانده گه در حرص و گه در آز باز کشته گشته در غم ناز و نیاز
(عطار، ۴۳۱)

نداشتن وابستگی و دلبستگی این مسائل، کارکرد زندگی آدمی را با چالش مواجه می‌کند؛ زیرا وابستگی بهخودی خود، رنج آور است از این منظر که همواره ترس ازدست دادن با آدمی است در نتیجه دلبستن به امور ناپایدار، زندگی را تلخ می‌کند همچنین این مقوله در پایان عمر، دلکندن از زندگی را دشوار خواهد کرد.

اگر مجموعه نیازهای آدمی را صورتبندی کنیم، به این سه دسته می‌رسیم:

۱- نیازهای طبیعی و لازم مانند خوراک و پوشاک، ۲- نیازهای طبیعی غیرلازم مانند ارضای جنسی ۳- نیازهایی که نه طبیعی هستند و نه لازم، مانند نیاز به تجمل، ناز و نعمت و جلال و شکوه (ر.ک: شروپنهاور، ۱۳۹۱: ۶۳)

از میان این سه دسته، آنچه زمینه‌های دلبستگی و وابستگی آدمی را فراهم می‌کند، تأمین نیازهای دسته دوم است؛ زیرا تلاش برای رسیدن به آن‌ها، از یک سو آدمی را روز به روز به دنیا علاقه‌مندتر می‌کند و از سوی زمینه زیر پانهادن ارزش‌های اخلاقی را فراهم می‌سازد.

هر کرا حرص جهان از جان نخواست کی شود کارش بدین یک کلمه راست

(عطار، ۱۹۹)

عطار پیش از مولوی برای ارتباط صمیمی و تأثیر گذار با مخاطب از الفاظ و تعابیری مانند، ای پدر، ای پسر و... استفاده نموده‌است در مقوله حرص که از اخلاق عملی و تعلیمی محسوب می‌شود با خطاب دادن «ای پسر... پس از این که حکایتی از زبان غیر مستقیم و جمله خبری از زشتی و ناپسندی حرص و آز می‌گوید:

تا پلید آئی تو در خاک ای پسر	حرص می‌گذاردت پاک ای پسر
وز صفات بد در آتش مانده	دایماً در خوی ناخوش مانده
تو نخواهی بود بی سوزی چو شمع	تا صفات با تو خواهد بود جمع

(همان، ۳۰۴)

یکی از ویژگی‌های داشتن زندگی خوب داشتن آرامش و امنیت می‌باشد که اگر انسان در دام حرص بیفتد دیگر رنگ آرامش و امنیت از زندگی نمی‌بیند.

خویش را چون سایه بی‌جان دیدنست	امن چیست از جان طمع ببردنست
گفت از عالم منم وین دره	گفت گوئی می‌نترسی ذره
نه مرا در چشم‌آید عالمی	نه طمع دارم بکس هرگز دمی

(همان، ۳۶۹)

این نکته را شاعر در الهی نامه نیز یاد نموده است:

همی بینم ز حرصت رفته آرام بیارام ای چو مرغ افتاده در دام
 که مرغ حرص را خاکست دانه ز خاکش سیری آرد جاودانه
 (الهی نامه ۲۳۷)

یکی دیگر از عیوب داشتن حرص در زندگی، از دست دادن فرصت‌ها و نعمت‌ها است. در حکایت سگ و کلیچهنیز سگ به‌عنوان شخصیت اصلی حضور دارد. این حکایت از معدود حکایاتی است که تنها یک شخصیت دارد و آن شخصیت نیز حیوان است. سگی که کلیچه‌ای در دست داشته، به طمع گرفتن ماه، کلیچه را رها می‌کند و نهتنها ماه را نمیتواند شکار کند، کلیچه را نیز از دست می‌دهد.

در میان راه حیران مانده گم شده نه این و نه آن مانده
 (همان: ۸۱۴)

می‌توان گفت سگ در این حکایت نماد نفس زیاده‌خواه است. سگ پس از پرندگان دارای بیشترین تکرار (۲۳ درصد) در بخش‌های مصیبت نامه است.

بر اساس عقیده مولوی حرص یکی از خصایص ذاتی و نهادینه در وجود انسان است که به واسطه این سرشت گاه امان و آرامش را از وی می‌رباید و سبب بی‌تابی و آشفتگی‌اش می‌گردد.

گر نبودى شب همه خلقان ز آرزوى
 خويشتن را سوختندى ز اهتزاز
 از هوس وز حرص سود اندوختن
 هر كسى دادى بدن را سوختن
 شب پديد آيد چو گنج رحمتى
 تا رهند از حرص خود يك ساعتى
 (مثنوى، ۳/ ۲۱۲)

– مورد نمادی از حرص

عطار در بخشی از مصیبت نامه که با عنوان «فی الصفات» ذکر نموده است به برخی از خصایص آدمی پرداخته است.

آن یکی چون خوک گمراهی شده وان دگر از حيله روباهی شده
 آن یکی چون پیل در زور آمده وان دگر از حرص چون مور آمده
 (همان، ۴۹۵)

در ادامه از حریصی یاد کرده و مور را نمادی از شخص حریص آورده است. مور از دیدگاه عطار، نماد انسان ناتوان و حقیر است. عطار در منطق الطیر نیز در «حکایت ابوسعید مهنه با مستی که به در خانقاه او آمد» از مور که نماد انسان حقیر و ناتوان هست نیز ذکر نموده است.

گر ز هر کس دستگیری آمدی مور در صدر امیری آمدی
(عطار، ۱۳۷۵: ۳۶۲)

مولانا، احوال انسان‌های حریص در دنیا را به حال مورچه‌ای تشبیه می‌کند که با سختی دانه را به لانه می‌کشد و در راه همواره از فقدان آن می‌لرزد و علت ترس و حرص او برای حفظ دانه، از آن روست که وسعتنظر او محدود است، او تنها آن دانه‌ی کوچک را می‌بیند و توده‌ی خرمن را نمی‌تواند در محدوده‌ی نظر خویش آورد. انسان حریص و دنیاپرست نیز همه چیز را محدود به این دنیا می‌داند و از لذت‌های آن جهان و از عظمت و وسعت آن دنیا غافل است و دل به همین دنیای ظاهری بسته است، به همین خاطر حریص و کوتاه بین است:

مور بر دانه بدان لرزان شود که ز خرمن‌های خوش اعمی بود
می‌کشد آن دانه را با حرص و بیم که نمی‌بیند چنان چاش کریم
(مثنوی، ۸۱۲/۶-۸۱۱)

سنایی نیز سالک را توصیه به پیراستن دل از حرص می‌کند، قبل از اینکه مور حرصمبدل به مار گردد و او را نابود سازد:

مور حرص از درون سینه برآر چون که آن مور زود گردد مار
(سنایی، ۱۳۸۸: ۹۷۷)

- درمان و علاج حرص -

- یاد مرگ -

اصولاً یاد مرگ و ناپایداری دنیا از مقوله‌های بازدارنده انسان از خیلی رذایل اخلاقی و وسیله برای سوق دادن آدمی در مسیر متعالی و الهی می‌باشد. از نظر عطار، یاد مرگ، سبب زندگانی دل انسان می‌شود و معنای زیستن را به اومی آموزد.

روز و شب جان می‌کنی بی زاد و برگ زیستن می‌خوانی این را تو نه مرگ
ای خضابت را جوانی کرده نام مرگ دل را زندگانی کرده نام
(عطار، ۱۸۷)

در حکایت گرگ و دیوانه، شخصی دیوانه از غایت گرسنگی به شکایت از خداوند روی می‌آورد و می‌پرسد آیا موجودی از من گرسنه‌تر در جهان هست؟ خداوند ناگاه گرگی گرسنه را بر سر راه او حاضر می‌کند که قصد حمله به او را دارد. مرد دیوانه پشیمان شده و از شکایت خود توبه کرده و اقرار می‌کند:

بعدازین جز جان نخواهم از تو من تا تو منم نان نخواهم از تو من
(عطار، ۳۷۱)

پیام عرفانی این حکایت این است «که گرسنگی و ریاضت موجب می‌شود عارف از جان خود نیز بیزار شده و تنها به یاد خداوند و طالب وصل او باشد. در ادبیات عرفانی، گرگ را نماد حسادت، حرص و آز، مردم گرفتار نفس، دشمن قهار، جهالت و طمع‌ورزی قرار داده‌اند. نفس نیز همین خصلت‌ها را دارد و پیوسته در کمین می‌نشیند و به محض اینکه نگهبانان وجود انسان را در خواب بی‌خبری می‌بیند، حمله می‌کند و تا جایی که می‌تواند، نابود می‌سازد» (رحیمی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۶۲)

مولوی همان‌گونه که در درون آدمی کندوکاو میکند و نسبت آدمی را با امور نفسانی و عقلانی بررسی می‌کند برای رهایی از این گرفتاری نیز راه‌هایی پیشنهاد می‌نماید وی آفت حرص و رذایل اخلاقی را در دوری از خداوند می‌داند و معتقد است که بارسیدن به او دیگر از این خواسته‌ها اثری نیست:

پیش تو آیند کز تو مقبلند	تا که از تن تار وصلت بسگلند
در هوا که انا الیه راجعون	پر زنان ایمن ز رجع سرنگون
بعد از آن رجعت‌نماند آن حرص و غم	بانگ می‌آید تعالوا ز آن کرم

(مثنوی، ۲۶۶/۵)

و سرانجام توصیه می‌کند آنگاه که حرص هجوم می‌آورد به خداوند پناه بیاورید:

پیش از آن بایست این دود سیاه	بعد درماندن چه افسوس و چه آه
آن زمان می‌گو که ای فریادرس	آن زمان که حرص جنبید و هوس
بوک بصره وارهد هم زان شکست	کان زمان پیش از خرابی بصره است

(مثنوی، ۳۰۲ / ۶)

– قناعت

در دیدگاه عطار قناعت‌مانند کشتی است که سبب می‌شود تا آدمی به‌جای دل‌بستن به ثروت و جاه و شکوه دنیایی و ساختن معنایی کاذب برای زندگی خویش، به فکر معنای حقیقی زندگی باشد.

هیچکس را در جهان بحر و بر	از قناعت نیست ملکی بیشتر
هر که در راه قناعت مرد شد	ملک عالم بر دل او سرد شد

(همان، ۱۵۵)

(همان، ۲۷۲)

مثنوی مولوی نمونه‌ای کامل در بین آثار تعلیمی نظم در زبان فارسی می‌باشد. مولانا به حکم "تُعْرَفُ الْأَشْيَاءُ بِضَادِّهَا" در بسیاری از داستان‌های مثنوی با نمایاندن اخلاق نکوهیده، خواننده را به سمت پرهیز از آن‌ها و روی آوردن به‌سوی بایسته‌های اخلاقی هدایت می‌کند. «وی

با آزاداندیشی و ژرف‌نگری توانست با بهره‌گیری از داستان، عالی‌ترین مضامین انسان دوستانه را به عرصه ادب فارسی هدیه کند. با فرض دوگانگی، و ضرورت دویی در رسیدن از دوگانگی به سوی امر سوم است که اساس و پایه خلقت انسان است و شناخت معنویت در این مسیر بدون وجود اضداد میسر نمی‌شود» (کزازی، ۱۳۹۵: ۳).

یکی از راه‌های نابودی حرص در انسان، قناعت است. قناعت عبارت است «از بستندست شیطان و آماده کردن آدمی برای حسن استفاده از نعمت‌های الهی و آماده شدن برای آن که از دارالغرور فاصله بگیرد» (سروش، ۱۳۷۳: ۱/۱۴۴).

«مولانا با استناد به حدیث نبوی «القناعة کفر لا یفنی» قناعت را گنجی می‌داند که همواره می‌توان از آن بهره‌مند شد و پایان ندارد» (فروزانفر، ۱۳۸۵: ۱۰۴).

چند باشی بند سیم و بند زر	بند بگسل باش آزاد ای پسر
چند گنجد قسمت یک روزه ای	گر بریزی بحر را در کوزه ای
تا صدف قانع نشد پر در نشد	کاسه چشم حریصانپر نشد

(مثنوی، ۲۱/۱-۱۹)

«اگر دریا را در کوزه ای بریزی در آن کوزه بیش از یک کوزه آب جای نمی‌گیرد. یعنی روزی مقدر است و بیش از روزی مقدر نمی‌توان خورد. چشم کوزه مانند چشم طمع کاران پر نمی‌شود، صدف تا به قطره بارانی قناعت نکند و دهان نبند، مرواریدی درون آن پیدا نمی‌شود» (هاشم پور سبحانی، ۱۳۸۶: ۱۳)

گفت پیغمبر قناعت چیست؟ گنج	گنج را تو وا نمی‌دانی ز رنج
این قناعت نیست جز گنج روان	تو مزن لاف ای غم و رنج روان

(همان، ۲۳۳۳/۳-۲۳۳۴)

– نگاه متفاوت مولوی به حرص و طمع

در مثنوی از دو نوع حرص سخن به میان آمده است: حرص محمود یا پسندیده و حرص مذموم یا ناپسندیده، در حرص محمود حرص نسبت به شهود حق و کسب معارف و معالی اخلاقی است که به گفته مولوی سبب فخر و جاه آدمیست اما حرص مذموم تلاش در راه به دست آوردن لذات دنیوی و مادی است.

حرص اندر عشق تو فخر است و جاه	شهوت و حرص اندر غیر تو ننگ و تباه
حرص مردان از ره پیشی بود	وان حیزان، ننگ و بدکیشی بود
حرص مردان از ره پیشی بود	در مخنث حرص سوی پس رود
آن یکی حرص از کمال مردی است	وان دگر حرص، افتضاح و سردی است

(دفتر سوم: ۱۸۵۸-۱۸۵۵)

«حرص و علاقه مردان خدا نسبت به کمالات و عشق حق است. اما حرص و علاقه‌ی فرومایگان متمایل به امور دنیوی است و حرص و علاقه‌ی دنیوی مایه‌ی ننگ و پژمردگی است و در اینجا این نوع حرص مورد نظر ماست» (زمانی، ۱۳۹۱: ۳/۵۱۰).

– حرص پسندیده

گفته شد که حرص یکی از خصایصی است که در نهاد بشر به طور ذاتی وجود دارد که گاه این خصیصه اخلاقی جنبه مثبتی را در زندگی و سرنوشت انسان ایفا می‌کند. در تعریف حرص محمود آمده است که: «حرص نسبت به شهود حق و کسب معارف و معالی اخلاقی است اما حرص مذموم حرص در تلاش در راه به دست آوردن لذات مادی» (اکبرآبادی، ۱۳۸۷: ۵۶). مولانا در مثنوی در چندین مورد به حرص انسان در اموری که منفعت و سودی دارد اشاره می‌کند از جمله:

– حریص بودن در دین و نیکوکاری

مولوی نیز حرص در امور مربوط به دین و نیکوکاری را پسندیده می‌داند و می‌گوید حرص را در این امور جستجو کن؛ زیرا اگر نسبت بدان امور حرصی هم وجود نداشته باشد، آن امور ذاتاً زیبا و پسندیده است دنیا پرستی و شهوت رانی ذاتاً قبیح است و حرص آدمی آن را نیکو جلوه می‌دهد.

هرچی اندر کار دین و خیرجو چون نماند حرص، باشد نغزرو
(مثنوی: ۴/۱۱۳۰)

– حریص بودن در شنیدن و دانستن معارف

نمونه دیگری از حرص مذموم و حرام لوی در اشتیاق خود و مخاطبان در شنیدن ادامه داستانی که نقل می‌کرده و در بین آن به موضوعات دیگری اشاره کرده بیان می‌کند حرص به شنیدن داستان به طور غیرمستقیم معارف را به آنان انتقال می‌دهد.

این سخن پایان ندارد ای قباد حرص ما را اندرین پایان مباد
بازگرد و قصه رنجورگو باطیب آگاه ستارخو
(مثنوی: ۱/۱۲۲۱-۱۲۲۰)

– حریص بودن در راه خداوند

مولوی نیز این نوع حرص را بیان می‌کند؛ اگرچه وی عاری بودن از حرص را موجب یک تجربه‌ای شهودی و دستیابی به معرفت عرفانی می‌داند؛ اما آن را به طور کامل، نفی نمی‌کند. در قصه دقوقی این نوع عظم از باند قوقی بیان می‌شود آنجا که می‌گوید: «خداوند ای دانای اسرار نهانی، توئی که راه نیاز در دلم گشودی، من اگر چه در میان دریا نشسته و در آن غوطه‌ورم، با این حال

در آب سبوی طمعی ناچیز هم دارم» (جعفری، ۴۲۹/۷).

سپس برای تمثیل تمایل خود به دریافت معرفت از داستان تنازع کنندگان بیان می‌کند که پیش داوود رفتند با این که یکی از طرفین نود و نه بُز داشت، باز چشم در یک بز دیگر دوخته بود. وی می‌گوید گرچه من حریصم، ولی حرص و آزی که دارم در راه عشق خداست که برای من فخر و مقام والایی است. حرص و طمعی وقیح و زشت است که در راهی غیر از عشق حق بجوشد

در میان بحر اگر بنشسته ام	طمع در آب سبو هم بسته‌ام
همچو داوودم نود نعجه مراست	طمع در نعجه حریفم هم بجاست
حرص اندر عشق تو فخر است و جاه	حرص اندر غیر تو ننگ و تباه

(مثنوی: ۱۹۵۳/۴-۱۹۵۵)

در این حکایت نیز دقوی که خود از مردان عارف بود دائم سفر می‌کرد تا با خاصان حق قرین شود و از آنان کمال و معرفت بیاموزد آنکه که از سرّ و راز آزمون خداوند از او می‌پرسد تو هنگامی که مرا داری چگونه جویای دیگری هستی او احوال خود را در این حرص مثبت همچون نشسته بر دریا و جویای کوزه‌های دیگر تصویر می‌کند.

- عواقب حرص و طمع

- حرص سبب نادانی می‌گردد

حرص حزم و دوراندیشی را از بین می‌برد و چشم انسان را نسبت به دیدن حقایق می‌بندد و در نتیجه سبب کوتاهی بینی و تنگی نظر می‌گردد:

حرص کور و احمق و نادان کند	مرگ را بر احمقان آسان کند
(مثنوی، ۲۸۲۵/۵)	
حرص کورت‌کرد و محرومت کند	دیو همچون خویش مرجومت‌کند
(همان/ ۱۴۷۰)	
در کفاو خار و سایهش نیز نیست	لیکتان از حرص آن تمییز نیست
خار دانان را که خرما دیده‌یی	زانکه بس نانکور و بس نادیده‌ی
(مثنوی، ۱۹۷۴/۵-۱۹۷۵)	

مولانا برای درک بهتر این مسئله حکایت‌هایی را با این مضمون بیان کرده است. او در دفتر سوم، حکایت‌مغرغی را بیان می‌کند که از شدت حرص به دانه، حزم خود را از دست داده و اسیر دام می‌گردد.

باز مرغی فوق دیواری نشست	دیده سوی دانه‌ی دامی بیست
یک نظر او سوی صحرا می‌کند	یک نظر حرصش به دانه می‌کشد

این نظر با آن نظر چالیشکرد ناگهانی از خرد خالیش کرد
(مثنوی، ۲۸۶۶/۵-۲۸۶۴)

حکایت دیگری که مولانا در این زمینه بیان می کند، حکایت مردی است که دزدان، قوچ او را می دزدند. وی در جستجوی قوچ، به چاهی می رسد که مردی واویلا کنان، بر سر آن نشسته است. مرد، همان دزد قوچ بود که قوچ را به دوستان خود داده و در پی او می رفت. مرد ساده از دزد، علت فغان او را می پرسد و دزد می گوید: کیسه ی زری داشتم که به داخل این چاه افتاده، اگر آن را برایم بیاوری، خمس آن صد دینار را به تومی دهم. مرد با خود اندیشید که این مقدار پول، بهای ده قوچ است و به سبب غلبه ی حرص و افزون طلبی جامه هایش را در آورد و داخل چاه شد و دزد قوچ، جامه هایش را نیز دزدید. مولانا در ضمن این داستان بیان می دارد که «آنکه دل به طمع می بندد خود را سخره ی دزدان می کند و از حسرت و حرمان بسیار در امان نمی ماند و هر چند حزم، شرط ایمنی است اما حرص و آز را خوار نباید شمرد، حرص و آز آن دزدی است فتنه انگیز که مثل خیال، هر دم به صورتی در می آید» (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۳۵۰).

حازمی باید که ره تاده برد حزم نبود، طمع طاعون آورد چون
او یکی دزد است فتنه سیرتی خیال او را به هر دم صورتی
کس نداند مکر او الا خدا در خدا بگیریز و واره زان دغا
(مثنوی، ۴۸۲/۶-۴۸۰)

در همین راستا با وجود جهل و نادانی در مقوله حرص، عطار حرص را ناشی از جهل دانسته و بیان می کند که: «حرص چیست؟ حرص آن است که از روی نادانی مال و ثروت را گردآوری و وقتی که چون کوه انباشته شد، در زیر آن جان سپاری. (بیت اشاره دارد به این که مرگ فرد سرمایه دار، هولناک تر از مرگ فرد عادی است؛ چرا که باید آن همه مال و منالی را که با حرص و ولع گرد آورده بود، بگذارد و بگذرد.)

حرص چیست از جهل گرد آوردنست چون شود کوهی بزیرش مردنست
(عطار، ۶۸)

- نادیده گرفتن الطاف خداوند

حرص سبب می شود آدمی الطاف و نعمت های خداوند را نبیند و در نتیجه، در رحمت و نعمت های خداوندی بر انسان بسته می شود:

باز این در را رها کردی زحرص؟ گردهر دگان همی گردی چو خرس؟
(مثنوی، ۳۹۵/۳)
زانگه دارویان نادیده زآز آن در رحمت برایشان شد فراز
(مثنوی، ۸۷/۱)

- نابودی شرم و حیا

حرص، شرم را از بین می‌برد. انسان وقتی نسبت به چیزی حرص و ولع دارد و برای به‌دست‌آوردن آن حتی شرم و حیای خود را زیر پا می‌گذارد. مولانا این مسأله را در حکایت آن کافر که شبی مهمان‌پیامبر می‌شود به تصویر می‌کشد. کافر آن شب در خانه‌ی پیامبر به سبب پرخوری نیمه‌های شب دچار درد شکمی شود چون در اتاق را بسته می‌بیند، ناچار بستر خود را آلوده و صبح از روی شرم و خجالت فرار می‌کند اما همین شخص هنگامی که متوجه می‌شود که بت خود را در منزل پیامبر جا گذاشته‌است به سبب علاقه‌ی شدید به آن شرم و حیای خویش را کنار می‌گذارد و به خانه پیامبر باز می‌گردد:

گفت آن حجره‌که شب جا داشتم هیکل آنجا بی خبر بگذاشتم
گرچه شرمین بود، شرمش حرص برد حرص از درهاست نه چیزی است خُرد
(مثنوی، ۱۲۱/۵-۱۲۰)

نتیجه گیری

عطار و مولوی با نگاهی عرفانی و اجتماعی به ابعاد مختلفی از حرص و طمع در قالب تمثیل و حکایات پندآموز پرداخته اند توجه به آثار سوء این رذیله اخلاقی در زندگی فردی و اجتماعی همراه با تعریف و تبیین آن و عواقب و پیامدها و نیز درمان و علاج حرص و طمع در مثنوی و مصیبت نامه بیانگر توجه به مقوله حرص و طمع و تأثیر آن در زندگی انسان است. در تعریف از حرص هردو شاعر آن را چون آتشی می دانند که سبب تباهی انسان در زندگی اجتماعی و سیاهی قلب انسان می گردد عطار حرص را مانند آتشی دانسته که انسان را در مادیات گرفتار نموده و مجالی برای رشد و ترقی در ابعاد معنوی نمی دهد. مولوی نیز در همین راستا حرص را آتش پنهان می داند که سیاهی درون انسان را به همراه آورده مانعی برای رشد معنوی می شود.

در بیان عواقب و پیامدهای حرص و طمع هر دو شاعر به این نکته اشاره نمودند که داشتن حرص و طمع در زندگی سبب بی ارزش نمودن کیفیت زندگی می گردد و آرامش و امنیت را از زندگی فردی و اجتماعی می زداید، از این رو توصیه به پرهیز از حرص و طمع نمودند که نباید آدمی اسیر آن گردد تا آنجا که عطار کسی را که حرص و طمع ندارد می گوید باید خداوند را شکر نماید. در بعد عرفانی نیز هر دو عارف و شاعر حرص و طمع را چون حجاب و مانعی در راه وصول به حق تعالی دانسته که باید با پرهیز و تهذیب نفس آن را برداشت تا انسان بتواند به رشد معنوی دست یابد.

وجه تمایز نگاه عطار و مولوی به مقوله حرص اینست که مولوی به حرص پسندیده که سبب رشد معنوی انسان می گردد اشاره نموده است که البته در این باره نباید وجه تمایزی و برتری قائل شد چرا که اکثر شاعران و عارفان و امدار اندیشه های عرفانی عطار می باشند.

فهرست منابع

۱. آمدی، عبد الواحد بن محمد (۱۴۱۱ق) *غرر الحکم و درر الکلم*. تحقیق: سید مهدی رجائی، چاپ دوم. قم: دار الکتب الإسلامی.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۶۲) *الخصال*. چاپ اول. قم: جامعه مدرسین.
۳. الهی زاده، مریم، محقق، عبدالمجید (۱۳۹۵) «تحلیل و بررسی نقد اجتماعی در مصیبتنامه‌ی عطار نیشابوریر مبنای روش‌شناسی اسکینر» فصل نامه‌ی تخصصی تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی، صص ۱۳۸-۱۶۰.
۴. حسینی حمیدآبادی، مهناز، یزدان پناه، مهرعلی (۱۳۹۴) «بررسی تطبیقی حرص در قرآن کریم و مثنوی مولانا» فصلنامه علمی پژوهشی زبان و ادب فارسی - دانشگاه آزاد اسلامی واحد سنج - شماره ۲۴ / سال هفتم.
۵. حقانی زنجانی، حسین (۱۳۶۱) «انگیزه های حرص»، درس‌هایی از مکتب اسلام، سال ۲۲، شماره ۱۲.
۶. دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۳) لغت نامه دهخدا. چاپ اول. مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۷۴) *المفردات فی غریب القرآن*، نشر دارالقلم.
۸. رحیمی، امین، موسوی، سیده زهرا، مروارید، مهرداد (۱۳۹۳) «نمادهای جانوری نفس در متون عرفانی با تکیه بر آثار سنایی، عطار و مولوی» فصلنامه علمی پژوهشی شماره ۶۲.
۹. زرینکوب، عبدالحسین. (۱۳۸۹) *سیری در شعر فارسی*. تهران: سخن.
۱۰. سنایی، محدود بن آدم (۱۳۸۸)، *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*، چاپ اول، تهران: فردوس.
۱۱. شوپنهاور، آرتور (۱۳۹۱) در باب حکمت زندگیترجمه محمد مبشری چاپ سوم نیلوفر تهران.
۱۲. عطار، فرید الدین محمد. (۱۳۸۸). *مصیبتنامه*. تصحیح محمدرضا شفیعیکدکنی. تهران: سخن.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۹) *أصول الکافی*. ترجمه: سید جواد مصطفوی. چاپ اول. تهران: کتاب فروشی علمیه اسلامی.
۱۴. مصطفوی، حسن (۱۳۶۸) *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. چاپ اول. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۵. معین، محمد (۱۳۴۲) *فرهنگ فارسی*. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر.
۱۶. مولوی، (۱۳۵۷)، *مثنوی معنوی*، مقدمه استاد بدیع الزمان فروزانفر، چاپ هشتم، تهران:

انتشارات علمی.

۱۷. نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۳۷۸)، معراج السعاده قم: هجرت.

۱۸. نفیسی، علی اکبر (۱۳۱۸) فرهنگ نفیسی. تهران: شرکت سهامی چاپ رنگین.

۱۹. نوروز پور، لیلا، (۱۳۹۲) «حرص و طمع در مثنوی مولوی و مقایسه آن تعلیمی با چهار اثر حوزه ادبیات» فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسیادب، سال ششم، شماره اول، شماره پیاپی ۱۹، صفحات ۴۴۴-۴۳۱.

۲۰. هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۳) فرهنگ قرآن. چاپ دوم. قم: بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم).

